



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

بحث بسیار مهم و طولانی در خصوص این داشتیم که آیا امر به شیء، اقتضای نهی از ضد می‌کند یا نه؟ این مطلب از دو طریق در کلام بزرگان اثبات شده است. اولین طریق، مقدمیت بود که مباحثی در این مسلک مطرح شد.

خلاصه طریق مقدمیت

عدم ضد، از باب عدم مانع مقدمه برای وجود ضد دیگر است و چون عدم ضد، مقدمه برای وجود ضد دیگر می‌شود، امری که آمده از این ضد متولد و متوجه مقدمه می‌شود؛ یعنی وقتی می‌گوید: ازاله بکن، مقدمه‌اش این می‌شود که نماز نخوان. وقتی می‌گوید: بیاض را اینجا بیاورید، مقدمه‌اش این است که سواد را اینجا نیاورید. لذا از این امر، امری به نفی ضد متولد می‌شود.

این طریق، بزرگان ما را از زمان مرحوم سلطان العلماء وارد این بحث پیچیده فلسفی کرده که آیا رابطه دو ضد که تمناع است اقتضا می‌کند که عدم ضد، مانع شود و مانع هم مقدمه شود؟ یا رابطه تمناع، اقتضای مقدمیت ندارد؟
قدما به تمناع استدلال کرده‌اند و لازمه تمناع، مقدمیت است؛ ولی بزرگان ما از زمان صاحب کفایه و حتی قبل از صاحب کفایه، وجوهی را آورده‌اند و می‌فرمایند: تمناع، اقتضای مقدمیت نمی‌کند. چندین وجه ذکر کردیم که آخرین آن دور بود و بحث شد.

تحقیق در مسئله

بحث در این است که تمناع بین سواد و بیاض، قیام و قعود، ازاله نجاست از مسجد و نمازخواندن، اقتضای این را دارد که بگوییم: یکی نسبت به دیگری مانع و عدمش مقدمه برای دیگری است؟ یعنی آیا عدم قیام، مقدمه قعود و عدم بیاض، مقدمه سواد و عدم صلاة در این لحظه، مقدمه ازاله کردن است یا نه؟

این مقدمیت مبتنی بر این است که آیا از باب عدم مانع است یا این که رتبه این‌ها یکی است؟ به عبارت دیگر آیا وجود یک ضد و عدم ضد دیگر در رتبه واحده هستند یا عدم ضد، مقدمه برای وجود دیگری است؟ سفیدی چیزی و سیاه نبودن آن، دو واقعیت در عرض هم است یا این که عدم سیاهی، مقدمه برای وجود سفیدی است؟ اگر بگوییم: در عرض هم هستند و سفید بودن این یعنی سیاه نبودن، اینجا امر به شیء نهی از ضد نمی‌کند و ازاله نجاست از مسجد



یعنی عدم الصلاة؛ ولی اگر بگوییم: عدم صلاة الآن، مقدمه برای ازاله کردن است و یا عدم سواد مقدمه است از باب عدم مانع برای وجود بیاض، در این صورت امر به شیء اقتضای نهی از ضد می‌کند.

اجزای علت تامه

تحقیق در مسئله این است که بحث مقتضی و رابطه آن با مانع بررسی شود. همان‌طور که مرحوم نائینی فرموده‌اند و در کلام فلاسفه هم آمده است وجود یک شیء، متوقف بر سه چیز است:

۱: وجود مقتضی

۲: شرط تأثیر: برای این‌که مقتضی اثر بگذارد شرایط و زمینه‌هایی لازم است.

۳: عدم مانع: خیلی وقت‌ها مقتضی و شرط تأثیر هست ولی مانعی وجود دارد؛ مثلاً آتشی که می‌خواهد چوب را بسوزاند، آتش که مقتضی است وجود دارد. شرط اثر مقتضی که رابطه پیدا کردن آتش با چوب است نیز هست اما مانع قوی‌تری مثل رطوبت شدید جلوی این اثر را می‌گیرد.

حالات مقتضی

وقتی مقتضی می‌خواهد اثر بگذارد چند حالت دارد:

۱: در ذات مقتضی، ضعف وجود دارد؛ یعنی حتی اگر شرط تأثیر باشد و مانع هم نباشد، این مقتضی در ذات خود کشش لازم را ندارد؛ مثلاً این آتش، قدرت لازم برای سوزاندن ندارد.

۲: مقتضی در حد متوسط است؛ یعنی در حدی که اگر مانع نباشد، اثر می‌گذارد ولی به‌تنهایی قدرت کنار زدن موانع را ندارد. اگر مانع قوی‌تری بیاید اثر نمی‌کند و باید مانع به‌وسیله چیز دیگری مرتفع شود.

۳: مقتضی، بسیار قوی است به‌طوری‌که مانع هم با خود او برطرف می‌شود؛ مثلاً این شعله‌های آتش، چنان قوی است که خودش رطوبت را از بین می‌برد.

تقدم عدم مانع بر مقتضی

عدم مانع درجایی جزء علل شیء و مقدم بر تأثیر مقتضی و مقدم بر وجود معلول است که مقتضی متوسط باشد و مانع‌ها قوی باشند. در فلسفه گفته شده که عدم مانع، مقدمه و از اجزاء علت است؛ اما در حالت سوم این قاعده نیست بلکه عدم مانع، معلول علت است؛ یعنی در رتبه واحده، علت آمده و دیگری را برده است و رتبه‌هایشان یکی است و مقدم نیست.



بنابراین در متضادها و متزاحم‌ها غالباً ممانعت، طرفینی است و مفهوم کلی مانعیت همه‌جا وجود دارد؛ اما طبق قاعده فلسفی، درجایی عدم مانع، مقدمه برای اثر مقتضی است که مقتضی، کشش دارد و عامل متوسطی است ولی نه در حدی که خود بتواند موانع را برطرف کند؛ بلکه عامل دیگری مانع را برطرف می‌کند اما در صورت سوم، مقتضی خیلی قوی است و خود مقتضی، تمام موانع را برطرف می‌کند.

اگر این دقت را در تفاوت فروض داشته باشیم بحث ضد را به گونه‌ای دیگر می‌توان بحث کرد.